

کریمان کیست؟

بر پایه دستنویس هفت لشکر گورانی

دکتر آرش اکبری مفاخر^۱

چکیده

واژه «کریمان» ظاهراً در هیچ‌یک از داستان‌های مربوط به گرشاسپ در اوستا، متون پهلوی و متون فارسی زردشتی نیامده است. این واژه در دو بیت از داستان‌های «رستم و سهراب» و «رستم و اسفندیار» شاهنامه آمده است. فرهنگ‌نویسان و شاهنامه‌شناسان دو برداشت متفاوت از این ابیات داشته‌اند؛ گروهی کریمان را نام پدر نریمان و گروهی دیگر آن را واژه‌ای عربی و به معنای بخشنده و جوانمرد پنداشته‌اند. از آن‌جا که متون حماسی به دیگر زبان‌های ایرانی نیز یکی از سرچشمه‌های شاهنامه‌شناسی است، دستنویس هفت‌لشکر به زبان گورانی و دیگر متون زبان و فرهنگ گورانی برای پی‌بردن به کاربرد واژه کریمان راه‌گشاست. واژه کریمان و گشته آن یعنی «قهرمان»، بارها در این دستنویس و دیگر دستنویس‌ها و متون گورانی به‌عنوان دو شخصیت، پدر نریمان و پهلوان دوران هوشنگ و تهمورث، آمده‌است؛ بنابراین با توجه به این متون می‌توان گفت که در شاهنامه کریمان نام دو شخصیت است: ۱- نام پدر نریمان در داستان رستم و سهراب؛ ۲- نام فرزند هوشنگ در داستان رستم و اسفندیار و فردوسی در یادکرد واژه کریمان به سرچشمه دیگری غیر از گزارش‌های خدای‌نامه و شاهنامه ابومنصوری نظر داشته‌است.

کلیدواژه‌ها: کریمان، نریمان، شاهنامه، گورانی، هفت‌لشکر.

مقدمه

واژه «کریمان» دو بار در شاهنامه فردوسی به‌کار رفته‌است (ولف، ۱۹۶۵: ۶۴۸). نخست در داستان رستم و سهراب:

۱- دکترای زبان و ادبیات فارسی mafakher2001@yahoo.com

ور ایدونک آید از اختر پسر
 به بالای سام نریمان بود
 فرود آرد از ابر پیران عقاب
 و دیگر بار در داستان رستم و اسفندیار:

ببندش به بازو نشان پدر
 به مردی و خوی کریمان بود
 نتابد به تندی بر او آفتاب
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ۱۲۴ / ۸۷-۹۰)

جهاندار داند که دستان سام
 همان سام پور نریمان بده است
 بزرگ است و هوشنگ بودش پدر
 بزرگ است و با دانش و نیک‌نام
 نریمان گرد از کریمان بده است
 به گیتی سیم خسرو تاجبخش
 (همان: ۵ / ۳۴۶ / ۶۴۹-۶۵۱)

این دو بیت در چاپ‌های دیگر *شاهنامه* از جمله مول (۱۳۷۶: ۲ / ۴۲ / ۱۲۵؛ ۴ / ۳۰۸ / ۳۰۳۸) و مسکو (۱۳۷۴: ۲ / ۱۷۶ / ۱۰۳؛ ۶ / ۲۵۷ / ۶۴۸) آمده است^(۱). واژه «کریمان» در تمام نسخه‌های مورد استفاده خالقی مطلق (دستنویس فلورانس ۶۱۴، دستنویس لندن ۶۷۵ و ...) و همچنین در نسخه‌های تازه‌یافته *شاهنامه* (دستنویس حاشیه *ظفرنامه* ۸۰۷، ص ۲۲۵؛ دستنویس مرکز دایرةالمعارف سده ۸، ص ۱۴۱، ۵۵۲؛ و دستنویس سن ژوزف سده ۷-۸، ص ۱۲۳)^(۲) هیچ خوانش یا نگارش دیگری ندارد.

واژه کریمان در داستان رستم و سهراب به *روایت نقالان* (زریری، ۱۳۶۹) و *روایت گورانی* (بهرامی، ۱۳۸۹: ۵۱/۲-۸۸) نیامده است. همچنین در *غررالسیر* (ثعالبی، ۱۹۶۳)، *الشاهنامه*، کهن-ترین ترجمه عربی بازمانده از *شاهنامه* (البن‌داری، ۱۹۷۰)^(۳). *گرشاسپ‌نامه* (اسدی طوسی، ۱۳۵۴)، *طومار نقالی هفت‌لشکر* (افشاری-مدائینی، ۱۳۷۷) و *روایت‌های شفاهی* (انجوی شیرازی، ۱۳۵۴؛ ۲۵۳۵؛ ۲۵۳۷) به نظر نرسید.

گذشته از آن در متون اوستایی از جمله *هوم‌یسن* (راشد محصل، ۱۳۶۴)؛ *فروردین‌یشت* (بند ۶۱، ۱۳۴) و *رام‌یشت* (بند ۲۷-۲۹)، *وندیداد* (Darmsteter, 1898: 1. 10) و *متون پهلوی* از جمله *دینکرد* (Madan, 1911: II.802-803) (نک، Nyberg, 1975 ترجمه فارسی: نیبرگ ۱۳۶۸؛

تفضلی، ۱۳۴۴: فرگرد ۱۴)، روایت پهلوی (Dhabhar, 1913: 18) (نک، Nyberg, 1975 ترجمه فارسی: نیبرگ ۱۳۶۸. همچنین: آموزگار، ۱۳۷۹: ۹-۱۶؛ بهار، ۱۳۷۵: ۲۴۳-۲۳۷؛ عفیفی، ۱۳۷۴: ۲۴-۲۷؛ میرفخرایی، ۱۳۷۶: ۲۹-۳۲)، مینوی خرد (پ ۲۶، ب ۴۹-۵۳؛ تفضلی، ۱۳۷۹: ۴۶، ۱۰۵-۱۰۸) و دستنویس م. / او ۲۹ (ص ۲-۲۲؛ مزدپور، ۱۳۷۸: ۱۲۱-۱۵۱) و متون فارسی زردشتی همچون صد در بندش (در ۲۰؛ دابار، ۱۹۰۹: ۸۶-۹۲)، روایات داراب هرمزیدار (اونوالا، ۱۹۲۲: ۶۱-۶۵) و روایت منظوم آن (جنگ روایات دینی...: ج ۱، برگ ۳۶ب-۳۹ الف) که به داستان‌های گرشاسپ می‌پردازند، هیچ سخنی از نام و کردار «کریمان» به میان نیامده است.

از دیرباز تاکنون فرهنگ‌نویسان و شاهنامه‌شناسان واژه کریمان را به دو گونه معنا کرده‌اند:

گروهی با توجه به همین دو بیت شاهنامه کریمان را نام پدر نریمان دانسته‌اند. برهان (۱۳۶۲: ۳/ ۱۶۳۴)، بغدادی (۱۳۸۲: ۳۱۰)، محمدپادشاه (بی تا: ۵/ ۳۴۰۲)، رشیدی (۱۳۳۷: ۲/ ۱۱۲۵)، [بر وزن نریمان]، یوستی (1963: 162) [Kerīmān] و ولف (1965: 648) [Karīmān] از این گروه هستند. همچنین کریستن سن (۱۳۸۱: ۱۹۰) و آموزگار (۱۳۸۷: ۳۶۶) کریمان را نام شخصیتی در شاهنامه دانسته‌اند و این واژه را ترکیبی از «کر» از گرشاسپ و «مان» از نریمان می‌دانند. خطیبی (۱۳۹۰: ۴۱۵-۴۱۶) نیز کریمان را احتمالاً تحریفی از نام گرشاسپ یا لقبی برای وی می‌داند. همچنین «در شماری از منظومه‌های متأخر و روایات و اشعار عامیانه، پهلوانی به نام «کریمان» در داستان‌های ملی ایران دیده می‌شود ... که فرزند برزو و نبیره تهمن است.» (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۸۹۵).

گروهی دیگر کریمان را از واژه‌های عربی شاهنامه و به معنای جوانمرد و بخشنده دانسته‌اند:

معین (مقدمه برهان قاطع: ۱/ نودوپنج)، معین فر (Moinfar, 1970: 41) انوری-گیوی (۱۳۷۹: ۷۸؛ ۱۳۷۸: ۱۴۲)، رستگار فسایی (۱۳۷۳: ۱۰۳؛ ۱۳۷۴: ۲۰۵)، خالقی مطلق (۱۳۸۰: ۴۹۸) جوینی (۱۳۷۴: ۷۱؛ ۱۳۸۲: ۱۰۳)، کزازی (۱۳۸۴: ۱۷۲) و آیدنلو (۱۳۸۶: ۱۵-۲۰؛ ۱۳۹۰: ۸۹۵) از این گروه هستند.

از آنجایی که نگارنده مشغول تصحیح، آوانگاری و ترجمه دستنویس هفت‌شکر، منظومه‌ای حماسی به زبان گورانی^(۴) است، بارها به واژه کریمان در این متن برخورد کرده است که می‌تواند راهنمای خوبی به کاربرد این واژه باشد. از این رو متن گورانی، آوانگاری و ترجمه این بخش‌ها آورده می‌شود:

۱- کریمان پدر نریمان

۱-۱: کریمان

- برگ ۳۰ ب:

ساتی زی ورتتر، خفته بیم نی جا	آمانه خواوم، سام کینه‌خواه ^۱
... واتش: ای فرزندا، بی‌ماوم و داد	زبانۀ آیر، عمرم دا و باد
نه رزم و جنگ بی، نوۀ نریمان	نامام او نظر، پور کریمان
ایمجار م‌دانوم، ^۲ اولاد ویمین	گرفتار بین، دیده‌ش ^۳ نه ریمین

sât-e: že: war-tər, xafta bim ne: jâ
 âmâ na xâw-əm, Sâm-e kina-x^wâh
 ... wât-eš ey farzand!, ba-yâwu:m wa dâd
 zabâna-y âyer, ‘omr-əm dâ wa bād
 na řazm u řaj bi, nawa-y Nafi:mân
 nâmâm aw nazar, puř-e Kafi:mân
 e:mjâr ma-đânu:m, awlâd-e we:m-en
 gereftâr bien, dida-š na ře:-m-en

ساعتی پیش از این خوابیده‌بودم که سام کینه‌خواه، به خوابم آمد، گفت: ای فرزندا! به دادم برس؛ (زیرا) زبانۀ آتش عمرم را به باد داد. نوۀ نریمان در میدان رزم و جنگ بود که دیگر پور کریمان را ندیدم، اکنون می‌دانم که فرزند خود من گرفتار شده و چشم به راه من است.

۱- اصل: کینه‌خواه

۲- اصل: م‌دانوم

۳- اصل: دیدش

- برگ ۱۳۵ الف-ب:

ایمشو دیم و خواب^۱، سام نریمان
 اسباب روی جنگ، چنی گاوسر
 پی روز هیجا، کاویانی درفش
 ایمشو دیم و خواب^۳، سام نریمان
 اسباب روی جنگ، چنی گاوسر
 پی روز هیجا، کاویانی درفش

جوشیا پی رزم، پور^۲ کریمان
 کمند و کمان، پی عرصه خطر
 مچیا و آمداد، طوس زرین کفش
 جوشیا پی رزم، پور^۴ کریمان
 کمند و کمان، پی عرصه خطر
 مچیا و آمداد، طوس زرین کفش

امشب سام نریمان را به خواب دیدم، پور کریمان برای رزم جوشان بود،
 رزم افزار روز جنگ با گرز گاوسر، و کمان و کمند را برای میدان خطر (پوشیده بود)،
 کاویانی درفش را برای روز نبرد (برداشته بود) و به یاری طوس زرینه کفش می رفت.

- برگ ۱۴۴-۱۴۵ الف:

اگر مدانم^۵، مردانش بی شون
 اگر که دانام^۶، چاره م^۷ ناچارن
 گریزان فرزنان! و کس عیب نین
 مگر نشفتی، سام نریمان

چندتن مبارز، زیاتر ژئون
 دشمن بی حساب، چون سنگ و^۸ خارن
 بزن و^۹ بگریزن، ژ ازل بین
 نصیحت موات: او به کریمان

۱- اصل: خاب

۲- ضمه از کاتب است.

۳- اصل: خاب

۴- ضمه از کاتب است.

۵- اصل: مزانم

۶- اصل: زانام

۷- اصل: چارم

۸- اصل: و ندارد.

۹- اصل: و ندارد.

ژ جای اختیار، نمانو و دست ذانا^۱ رای نجات، یکسر مبو بست
ار نجات نوی، مگریزیم و تار بدنامی مانو، پری روزگار^۲

agar ma-đânem, mardân-eš be:-šū:w-ən
čand-tan mubârez, zi:yâter ža to:w-ən
agar ke đânâm, čâra-m nâ-čâr-ən
dušman be:-h□asâb, čo:n saŋ u xâr-ən
gure:zân, farzan!, wa kas ‘ayb nien
bezan u bugre:z, ža azal bien
magar našnafti, Sâm-e Nafi:mân
nasih□at mawât, aw ba Kafi:mân
ža jâŷ axti:yâr, namâno: wa dast
đânâ řây najât, yak-sar mabo: past
ar najât nawi, magre:z-im wa târ
bad-nâmi mâno:, peřy řu:zagâr

اگر بدانم مردانشان بی‌شمارند و چندتن میارز بیشتر از تواند،
اگر که بدانم، چاره‌ام بدون چاره است و دشمن چون سنگ و خار بی‌شماره‌اند،
ای فرزندا! گریختن بر کسی ننگ نیست، بزن و بگریز از روز ازل بوده‌است.
مگر نشنیده‌ای که سام نریمان از کریمان پند می‌گفت:
در جایی که اختیار در دست نمانده‌است و می‌دانی راه نجات یکسره بسته می‌شود،
اگر راه نجاتی نماند، به‌پنهانی می‌گریزیم و بدنامی برای روزگار می‌ماند.

- برگ ۲۳۵ ب:

شاهی جواهرپوش، اید شفت به گوش عُرا^۲ وینه ابر، برآورد خروش
... خیال من ایدن، امام نی ولات شاه بو و عبدم، نه روی سربساط^۳
تمام طایفه، زال نریمان کروم به چاوش، پور کریمان^۴

۱- اصل: زانا

۲- ضمه از کاتب است.

۳- اصل: بسات

۴- هفت/شکرب، برگ ۳۴ الف:

من به طمای اید، امام بی ولات شاه بو به عبدم، بدم پیش خلوات
تمام طایفه، زال نریمان کروم به چاوش، پور کریمان

šâh-e Jawâher-puš, e:d šenaft ba guš
 yufâ we:na-y abr, bar-âwerd xuŕu:š
 ... xeyâl-e men e:d-en, âmâm nay welât
 šâh bo: wa 'abd-em, na řu:y sar-besât
 tamâm tâyeŕfa-y, Zâl-e Naři:mân
 keřu:m ba čâweš, puř-e Kaři:mân

شاه جواهرپوش این (سخن) را به گوش شنید، مانند ابر غرش کرد و خروش برآورد:
 ... اندیشه من برای آمدن به این سرزمین این است که شاه در هر بساطی بنده من شود.
 تمام طایفه زال نریمان و همچنین پور کریمان (= رستم) را چاووش خود کنم.

- برگ ۲۴۳ ب:

رنگ رخسارش، به قین بی بنفش
 خروشاً به خشم، وینه رود نیل
 بُور^۲ بیانش، پوشا پری شر
 یکصد و^۳ شصت تیر، پیکان وینه مو
 طلب کردش زال، پُور^۴ کریمان

پیلتن شنف، موش^۱ بی و درفش
 درلحظه فرماش، آوردن یک فیل
 کله دیو سفید، نیاش نه روی سر
 دسته پالهنگ، وستش نه باهو
 نیانه ترکش، نوۀ نریمان

Pilatan šenaft, mu:-š bi wa derafš
 řaŕ-e řuxsâr-eš, ba qin bi banafš
 dar-lah □ za farmâ-š, âwerden yak fil
 xuŕu:šâ ba xešm, we:na-y řu:d-e nil
 kaĽa-y De:w-sefe:d, neyâ-š na řu:y sar
 bawr-e bayân-eš, pu:šâ peřy šař
 dasta-y pâlahar, wast-eš na bâhu:
 yak-sad u šast te:r, peykân we:na-y mu:
 neyâ na tarkeš, nawa-y Naři:mân
 talab kerd-eš Zâl, puř-e Kaři:mân

پیلتن شنید، موهایش همانند درفش راست شد و رنگ رخسارش از کینه، بنفش شد.

۱- ضمه از کاتب است.

۲- فتحه از کاتب است.

۳- اصل: و ندارد.

۴- ضمه از کاتب است.

بی‌درنگ دستور داد، فیلی را آوردند و از سر خشم همانند رود نیل خروشید.
 کله دیو سفید را بر روی سر گذاشت و ببر بیان را برای جنگ پوشید.
 دسته پالهنگ را به بازو بست، یک‌صد و شصت تیر پیکان همچون مو را،
 نوه نریمان (رستم) در ترکش گذاشت. پور کریمان (رستم) زال را طلب کرد.
 - برگ ۳۱۴ ب:

گرز نه‌صد من، هورگردش نه خاک	آویزانش کرد، به حلقه فتراک
گرد به دستوه، نیزه اژدروار	پا دا به رکاب، و رخس بی سوار
شاه فرما تمام، بگ و بزرگان	بچون بو رکاب، پور کریمان

gurz-e no:h-sad man, hu:řgert-eř na xâk
 âwe:zân-eř keřd, ba h□alqa-y fetrâk
 gerd ba dast-awa, neyza-y ařdar-wâr
 pâ dâ ba řekâb, wa řaxš bi suwâr
 řâ farmâ tamâm, bag u buzurgân
 be-çu:n baw řekâb, pu: ř-e Kafi:mân

[رستم] گرز نه‌صد من را از خاک برداشت و به حلقه فتراک زین آویزان کرد.

نیزه اژدروار را به دست گرفت؛ پا در رکاب زد و بر رخس سوار شد.

شاه فرمود: همه بیگ و بزرگان در رکاب پور کریمان (رستم) باشند.

- همچنین در روایت هورامی (ترجمه شده به کردی) داستان رستم و سهراب (ص ۸۲):

به شان و باهو، وهک سامه و روستم	خنجر نه‌کیشی، له چرخ‌ی چه‌وتم
به بالا عینی، سامه و نریمان	هر وه کو زاله، پوری کریمان

ba řân u bâhû, wak Sâm-a w Rûstam
 xanřar 'akiše:. la řarx-e h□awtem
 ba bâlâ 'ayn-i, Sâm-a w Naři:mân
 har wa ku Zâl-a, pu: ř-i Kafi:mân

به شانه و بازو همانند سام و رستم است. خنجر می‌کشد از چرخ هفتم،

به بالا همانا سام و نریمان است، همانا خود زال، پور کریمان، است.
- در *سامنامه* (ص ۷۵) نیز کریمان نام شخصیتی، احتمالاً پدر نریمان دانسته شده است:
چه شد سام نیرم نریمان کجاست کجا رفت قارن کریمان کجاست

۲-۱: کریمان = قهرمان

کریمان نام یا صفتی با عنوان «قهرمان» دارد که در برخی نمونه‌ها به جای کریمان از آن استفاده شده است. احتمالاً واژه قهرمان (پهلوی: *kuhrumân*) (نک: برهان قاطع، حاشیه معین) که در نوشتار و گفتار به کریمان بسیار نزدیک است، کم‌کم به جای هم به کار رفته‌اند. البته در گویش‌های گورانی کهریمان *kahrimân* / کهرمان *kahremân* به جای «قهرمان» کاربردی عام دارد.

- برگ ۵۳ الف (در توصیف برزو):

نریمان قامت، قهرمان سینه پیلتن پیکر، سهراب قرینه
گرشاسب غریو، فرامزهیبت کی کاوس نژاد، نوشیروان نکحت
وینه دیو سفید، سنگین ساشم رستم چون مرغین، نه بند دامش

Naři:nân-qâmat, Qahramân-sina
Pilatan-pe:kar, So:hrâb-qarina
Gařšâseb-yare:w, Ferâmarz-he:bat
Kay-kâwes-nažâd, Nu:še:rawân-nakh□at
we:na-y De:w-sefe:d, sajin-en sâm-eš
Rustam čo:n mery-en, na band-e dâm-eš

نریمان قامت، قهرمان سینه، پیلتن پیکر، سهراب قرینه،
گرشاسب غریو، فرامزهیبت، کی کاوس نژاد و نوشیروان نکحت (است).
همانند دیو سفید سهمش (ترسش) سنگین است و رستم در بند دامش همانند مرغی است.

- برگ ۶۶ الف (در توصیف برزو):

ژ گرز برزو، غنیم خونخوار شهنشاهی ایران!، زهار صد زهار

وینۀ سهرابین، نه میدان کار

وینۀ قهرمان، مغرُو^۱ بته قار

Šahanšâh-e E:rân, zenhâr sad zenhâr
ža gurz-e Barzu:, γani:m-e xu:n-x^wâr
we:na-y Qahramân, ma-γufo: ba qâr
we:na-y So:hrâb-en, na me:dân-e kâr

ای شاهنشاه ایران! زنه‌ار صد زنه‌ار! از گرز برزو، آن دشمن خونخوار،
همانند قهرمان به قهر می‌گرد و در میدان کارزار همانند سهراب است.

- برگ ۶۸ الف:

شیران^۲ و تاوش، گشت و آمان بی
دیوان و تاوش، فرار بی فرار
دیوان فرار کرد، تا و کوه قاف
خالی کرد زمین، ژ مرد خونخوار
بور فنا کردم، و تیغ بی‌رام

رستم وات: فرزندا، تا قهرمان بی
تا یاوا و کام، نریمان قار
تا که سام آما، نه عرصه مصاف
ایمجار زال آما، نه روی کارزار
ایمجار ژو دُما، من یاوام و کام

Rustam wât farzand!, tâ Qhramân bi
še:rân wa tâw-eš, gešt wa âmân bi
tâ yâwâ wa kâm, Nafi:mân-e qâr
de:wân wa tâw-eš, ferâr bi ferâr
ta ke Sâm âmâ, na ‘arsa-y masâf
de:wân ferâr kefd, tâ wa ko:h-e Qâf
e:mjâr Zâl âmâ, na fu:y kâfazâr
xâli kefd zame:n, ža mard-e xu:n-x^wâr
e:mjâr žaw domâ, men yâwâm wa kâm
bawr fanâ kefd-em, wa te:γ-e be:-fam

رستم گفت: ای فرزندا! تا قهرمان بود، شیران از تاب او همگی در امان خواهی بودند.

تا نریمان قهار به کام رسید، دیوان از تاب او در فرار بودند؛ در فرار.

تا سام به میدان کارزار آمد، دیوان تا کوه قاف فرار کردند.

۱- ضمه از کاتب است.

سپس زال به عرصه کارزار آمد و زمین را از مردان خونخوار خالی کرد.
اکنون، پس از آن، من به کام رسیده‌ام و ببر (بیان) را به شمشیر بی‌رحم فنا کردم.

- برگ ۹۵ ب:

دستان تواسا، ویا را ژ حد^۱ رو کرد و رستم، وات ای^۲ بی‌خرد^۳
واتش: فرامرز، قهرمان‌نژاد و عبس عبس، سرش دای نه باد

Dastân tuwâsâ, weyârâ ža h□ad
fu: keřd wa Rustam, wât ey be:-xerad!
wât-eš Ferâmarz, Qahramân-nežâd
wa 'abas-'abas, sar-eš dây na bâd

دستان ناامید شد و از حدّ خود درگذشت. به رستم روی کرد و گفت: ای بی‌خرد!
به او گفت: سر فرامرز قهرمان‌نژاد را به بیهوده بیهوده به باد دادی.

- برگ ۲۳۳ ب - ۲۳۴ الف:

برزو وات: بابا، صاحب‌عقل و فام!
... کو پیغمبران؟ تمامی بین طی
عبس مگری، خیالان خام کو چی جمشیدشاه؟ کو چی کی قباد؟
کو پادشاهان؟ کیومرث کی، کو چی قهرمان؟ صاحب‌دست و گرز
کو چی منوچهر؟ کو کاوه حداد؟ ژ لای او کم بی، صد کوه چّه البرز

Barzu: wât bâbâ!, sâheb 'aql u fâm!
'abas ma-kefi, xeyâlân-e xâm
... kun pe:γambarân, tamâmi bin tay
ku pâdešâhân, Kayumars-e Kay
ku či Jamše;d-šâh, ku či Kay-qubâd
ku či Mano:čêhr, ku Kâwa-y h□adâd
ku či Qahramân, sâheb-dast u gurz
ža lây aw kam bi, sad ko:h čö:ε Alburz

۱- اصل: حدّ

۲- اصل: ئی

۳- اصل: خرد

۴- اصل: و ندارد.

۵- اصل: و دارد.

برزو گفت: بابا! ای صاحب عقل و فهم! بیهوده خیالات خام می‌پروری.

... پیغمبران کجایند؟ تمامی آنان در گذشته‌اند. پادشاهان کجایند؟ کیومرث کی [کجاست]؟

جمشیدشاه کجا رفت؟ کی قباد کجا رفت؟ منوچهر کجا رفت؟ کاوه آهنگر کجاست؟

قهرمان صاحب‌دست و گرز کجاست که صد کوه چون البرز در پیش او چیزی نبود.

- در بیت زیر از دستنویس جوهرپوش (برگ ۳۴ الف) ظاهراً از کریمان به‌عنوان پدر

گرشاسب یاد شده‌است:

گرشاسب نامانا، کوشی کریمان کو سام سوار، دلیر دوران

Garšâsb na-mânâ, ku: ši Kařimân
Ku; Sâm-e suwâr, dele:r-e dawrân

گرشاسب ناماند. کریمان کجا رفت؟ سام سوار، دلیر دوران، کجاست؟

- همچنین دستنویس قهرمان‌نامه گورانی منسوب به درویش قلی کرندی (۱۲۳۶-۱۳۱۶ هـ) در ۳۰۰۰

بیت به شرح پهلوانی‌های قهرمان پدر نریمان می‌پردازد (نک، صفی‌زاده، ۱۳۷۶: ۳۶۲؛ لطفی‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۸۳).

نمونه زیر از هفت‌لشکر «ب» نیز در خور توجه است:

شاه تبردار، دیش آما یک مرد	وینه البرزن، به تنیا و یک فرد
سرتاپای تنش، کرد آهن‌پوش	چون دریای قلزم، دایم نه جوش
به یال و باهو، چون قهرمانن	دلیر پرزور، دور زمانن (برگ ۳۳ ب).

۳-۱: کریمان = قهرمان

در برخی نمونه‌ها از صفت قهرمان کریمان شخصیت مستقلی ساخته شده‌است و در کنار

کریمان به کار رفته‌است:

- برگ ۹۶ الف:

رو کرد نه برزو، زال زرهانی	واتش به‌پوشه، زره کیانی
وینه قهرمان، گرز بگیر به دست	پا در رکاب، قرلان سرمست

که من ایمشو خواو ^۱ ، پشیوم دین	اسلحه به پوش، جای درنگ نین
پا دا نه رکاب، چنی زال زر	اسلحه پوشا، برزوی نامور
خشم هانه سرش، وینه کریمان	زال دیا و خشم، نوئه کی کیان

řu: kerd na Barzu:, Zâl-e zařhâni
 wât-eš ba-pu:ša, zere kayâni
 we:na-y Qahramân, gurz ba-ge:r ba dast
 pâ dar wařekâb, Qarlân-e sarmast
 aslah□a ba-puš, řây derañ niën
 ke men e:m-ša:w xâw, paši:w-em dien
 aslah□a pušâ, Barzu:-y nâmawaf
 pâ dâ na řekâb, čani Zâl-e zař
 Zâl deyâ wa xešm, nawa-y kay-kayân
 xešm hâ na sar-eš, we:na-y Kaři:mân

زال زرهانی به برزو روی کرد و گفت: زره کیانی را بپوش؛

همانند قهرمان گرز را به دست گیر و پا در رکاب قرلان سرمست بز؛

رزم افزارت را بپوش که جای درنگ نیست؛ زیرا من امشب خوابی پریشان دیده‌ام.

برزوی نامور رزم افزار پوشید و همانند زال زر پا در رکاب زد.

زال، نوئه کی کیان، را در خشم دید. او همانند کریمان خشمگین بود.

- برگ ۱۵۵ ب:

نه جم ایران، توران دیارن	ای ^۲ شیر سرور، نورس سوارن
-دورت برقرار، بزمت بوساقی-	تورانی نین، ای شاه! و تاقی
کریمان نه رزم، اید نامیدن	قهرمان ویشن، نریمان ایدن
رستم دستان، قوچ قربانش	سام دلاور، بنده فرمانش

۱- اصل: خوا

شوکت و^۱ ترکیب، پیلتن دارو^۲ نه برق گرزش، آتش موارو
 i še:r-e sarwar, nu:-ras suwâr-en
 na ĵam-e E:rân, Turân-deyâr-en
 Tu:râni nien, ey šâ! wa tâqi
 -dowr-et bar-qarâr, bazm-et bo: sâqi-
 Qahramân we:š-en, Nafi:mân e:d-en
 Kaġi:mân na řazm, e:d nâ-eme:d-en
 Sâm-e deġâwar, banda-y farman-eš
 Rustam-e Dastân, qu:č-e qurban-eš
 šowkat u taki:b, Pilatan dâro:
 na barq-e gurz-eš, âteš mawâro:

این شیر سرور، نورس سواری است. از جمع ایرانی، اما از توران دیار است.

ای شاه! - روزگارت برقرار و بزمت پایدار باد- به درستی که [این شیر سرور] تورانی نیست.

[گویی] خودِ قهرمان است یا نریمان این جاست. کریمان در رزم این شیر ناامید است.

سام دلاور بنده فرمان اوست؛ رستم دستان قوچ قربانی اوست.

شوکت و ترکیب پیلتن را دارد و از برق گرزش آتش می بارد.

- در دیگر دستنویس‌های گورانی در پیوند با هفت‌شکر، قهرمان / کریمان در کنار اورنگ

(گورنگ: برادر گرشاسپ) و اطرت (اثرط: پدر گرشاسپ) (نک: اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۳۲۸، ۴۹-

۵۰). به عنوان شخصیتی مستقل به کار رفته است:

باقی جه شاهان، زمانه ورین اورنگ و^۳ اثرط^۴، قهرمان قین

(جواهرپوش: برگ ۲ الف)

۱- اصل: و ندارد.

۲- ضمه از کاتب است.

۳- اصل: و ندارد.

۴- اصل: اطرت
 www.SIB.ir

باقی جه شاهان، زمانه ورین اورنگ و اترط، قهرمان قین
(هفتلشکر ب: برگ ۴ الف)

bâqi ĵa šâhân, zamâna-y warin
Awraĵ u O:trut, Qahramân-e qin

از دیگر شاهان روزگار پیشین، اورنگ و اترط و قهرمان کینه‌ور [بودند].

- همچنین در دستنویس گورانی داستان کودکی رستم و کشتن ببر بیان:

یاوا و رستم، قهرمان قین ستیزا کیوان، لرزا سرزمین

(برگ ۱۶ الف)

yâwâ wa Rûstam, Qahrâmân-e Qin
sete:zâ Ke:wân, larzâ sarzame:n

قهرمان کینه‌ور (کشواد) به سوی رستم آمد [آنگونه که] کیوان جنگید و زمین لرزید.

زور دا و بازو، قهرمان قین چون کو پولاد، کندش و زمین

(برگ ۱۷ الف)

zu:r dâ wa bâzu:, Qahramân-e Qin
čo:n ko: pulâd, kand-eš wa zame:n

قهرمان کینه‌ور (رستم) به بازویش زور داد و همانند کوه پولاد، او را از زمین کند.

۲- کریمان فرزند هوشنگ / تهمورث

۱-۲: کریمان

- غیر از نمونه شاهنامه در داستان رستم و اسفندیار که کریمان را فرزند هوشنگ معرفی کرده‌است، در متون مورد بررسی نگارنده نمونه‌ای یافت نشد، اما قهرمان که گشته کریمان است، به‌عنوان فرزند هوشنگ / تهمورث نمونه‌هایی دارد.

۲-۲) کریمان = قهرمان

با توجه آن که در ابیات زیر قهرمان در کنار تهمورث به کار رفته است، احتمالاً منظور قهرمان دوران تهمورث باشد:

- برگ ۴۸ ب (در توصیف رستم):

شصت پیکانت، کیشای نه روی خاک
شیر بیان پوش! نوۀ زال پیر!
اینه تو کردی، کس ناورد و یاد
کردی دیو سفید، تهمورث^۱ هلاک
قهرمان چاکرا!، پُر عقل^۲ و^۳ تدبیر!
قسم و معبود، فرد تنها تاک

šast-a pe:kân-et, kišây na řu:y xâk
keřdi De:w-sefe:d, Tahmu:řes halâk
še:r-e bayân-puš, nawa-y Zâl-e pir
Qahramân-čâker, po:ř 'aql u tadbir
e:na to: keřdi, kas nâ-werd wa yâd
qasam wa ma'bu:d, fard-e tanhâ tâk

شصت پیکان را در روی خاک کشیدی، دیو سفید تهمورث را کشتی.
ای شیر بیان پوش! ای نوۀ زال پیر! ای قهرمان چاکرا! ای پر عقل و تدبیر!
سوگند به معبود فرد تنهای یگانه، این کاری را که تو کردی، کسی به یاد ندارد.

- برگ ۹۲ الف (در توصیف برزو):

وی سن^۴ اندک، ده دو ساله وه
وینۀ قهرمان، دلیر دیده مست
تهمورث^۳ غریو، نوشیروان فامین
وی هوش و^۲ ادراک، وی کماله وه
مدرا و تمکین، دست و بان دست
حقا که برزو، اولادۀ سامین

۱- اصل: طهمورس

۲- ضمه از کاتب است.

۳- اصل: و ندارد.

۴- اصل: ویسن

۵- اصل: و ندارد.

۶- اصل: طهمورس
www.SIB.ir

we: sən-e andak, dah do: sâha-wa
 we: huš u eðrâk, we: kamâla-wa
 we:na-y Qahramân, dele:r-e dida-mast
 ma-dârâ wa tamki:n, dast wa bân-e dast
 Tahmu:res çare:w, Nu:še:rawân fâm-en
 haqâ ke Barzu:, awlâda-y Sâm-en

با این سن اندک دوازده ساله، با این هوش و ادراک، با این کمال، همانند قهرمان، دلیر دیده‌مست، دست بر روی دست به فرمانبرداری ایستاده‌بود. تهمورث غریب و انوشیروان فهم است. به درستی که برزو از فرزندان سام است.

- در منظومه شاهنامه حقیقت، تاریخ اساطیری و داستانی قوم گوران به زبان فارسی، در نمونه‌های زیر کاملاً روشن است که قهرمان، پهلوان روزگار هوشنگ و تهمورث بوده‌است:

پس از آن شد هوشنگ فرمانروا چو او درگذشتی به دور فنا
 بشد راست تهمورس دیوبند شهنشاه شد در جهان مستمند
 همی قهرمان دیگری قیطران بدند پهلوانان در آن زمان
 (بیت ۲۲۴-۲۲۶)

به دوران هوشنگ بدم قهرمان بسی قتل کردم ز دیو و ددان
 (بیت ۵۶۳۰)

- همچنین کتاب قهرمان‌نامه فارسی از مجموعه روایت‌های عامیانه داستانی به شرح زندگی و دلاوری‌های قهرمان پسر تهمورث می‌پردازد.

با توجه به آنچه آمد می‌توان دریافت:

واژه کریمان در شاهنامه اسم خاص است و دو کاربرد دارد:

۱- کریمان^۱ در داستان رستم و سهراب نام پدر نریمان است.

۲- کریمان^۲ در داستان رستم و اسفندیار نام فرزند هوشنگ است.

این نام در اوستا، متون پهلوی و متون فارسی زردشتی نیامده‌است. در دستنویس هفت‌لشکر

گورانی و منابع دیگر مربوط به زبان و فرهنگ گورانی کریمان نام دو شخصیت است و با

صفت و نام قهرمان (گشته کریمان) نیز به کار رفته است. کاربرد های آن را می توان به صورت زیر نشان داد:

۱- کریمان / قهرمان

۱-۱: کریمان نام پدر نریمان است.

۲-۱: قهرمان نام و صفت کریمان است و پدر نریمان به شمار می رود. دستنویس قهرمان-

نامه گورانی مربوط به وی است.

۳-۱: قهرمان شخصیتی مستقل از کریمان است.

۲- کریمان / قهرمان

۱-۲: کریمان فرزند هوشنگ است. در متون گورانی بررسی شده واژه کریمان در این مورد به کار نرفته است.

۲-۲: قهرمان، پهلوان دوران هوشنگ و تهمورث و احتمالاً فرزند یکی از آنها است. داستان عامیانه قهرمان نامه فارسی مربوط به وی است.

گویا فردوسی به واسطه منابع دیگری - همچون روایت های گوسانی، نقالی، گورانی و ... - با نام کریمان به عنوان دو شخصیت، پدر نریمان و فرزند هوشنگ، آشنایی داشته و آن را در شاهنامه آورده است. این برداشت فردوسی را دستنویس همت/شکر گورانی تایید می کند. این نکته بیانگر آن است که روایت های گورانی از تاریخ اساطیری و داستانی ایران نیز دارای اصالت و دیرینگی ویژه خود هستند.

یادداشت ها

۱- همچنین در چاپ مجتبی مینوی از داستان رستم و سهراب، ب ۱۰۰.

۲- دستنویس سن ژوزف بیت مربوط به داستان رستم و اسفندیار (از بیت ۶۴۳-۶۸۹ = چاپ خالقی مطلق) را ندارد.

۳- بنداری (۱۹۷۰: ۳۵۸) ترجمه ابیات داستان رستم و اسفندیار را بدون واژه «کریمان» آورده است: «و إن أباک أعلم بدستان، و يعرف أنه پهلوان کبیر القدر غزیر العلم، و إن ساما هم این نیرم، و أن نیرم ولد

اوشهنج ثالث ملوک العالم». در ترجمه فارسی (ص ۳۲۷) آمده است: «پدرت دستان را بهتر می‌شناسد و می‌داند که او پهلوانی بلندقدر است با دانش فراوان و سام پسر نیرم است و نیرم فرزند اوشهنج، سومین پادشاه جهان».

۴- زبان گورانی از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی نو (بلو، ۱۳۸۳: ۲/ ۵۴۴، ۵۵۵- ۴۰۱: McKenzie, 2005: 403); است. این زبان که در مناطق کرمانشاه و اورامان رایج است (رضایی، ۲۰۰۹: ۵/۱۸۱: McKenzie, 1966: 5); از سده‌های نخستین هجری تا به امروز ادبیاتی غنی و گسترده دارد (به‌ویژه ادبیات حماسی) (Minority, 1943: 89-103؛ صفی‌زاده، ۱۳۷۵: ۲۰-۲۲). یکی از این متون حماسی دستنویس هفت‌شکر است که در حدود ۱۲۰۰۰ بیت دارد و دربردارنده داستانهای زیر است:

- (۱) پادشاهی کیخسرو

۱-۱) داستان کنیزک

۲-۱) داستان برزو و رستم

۳-۱) جنگ‌نامه رستم و زنون

۳-۱) جنگ‌نامه هفت‌شکر

۲) پادشاهی لهراسب

۱-۲) جنگ‌نامه رستم و ابلیس‌شاه

۲-۲) داستان ارجاسب و لهراسب

۳-۲) داستان شهریار فرزند برزو

کتابنامه

آموزگار، ژاله. (۱۳۷۳). «گرشاسپ در پیشگاه اورمزد؛ نمونه‌ای از داوری در فرهنگ ایران باستان». کلک. ش ۵۴. ص ۹۱۶.

آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۰). دفتر خسروان. برگزیده شاهنامه فردوسی. تهران: سخن.

_____ (۱۳۸۶). «بررسی سه بیت از داستان رستم و اسفندیار». پژوهش‌های ادبی. س ۵. ش ۱۸. ص ۹۳۲.

اسدی طوسی، ابونصر. (۱۳۵۴). گرشاسپ‌نامه. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: کتابخانه طهوری.

- افشاری، مهران؛ مداینی، مهدی. (۱۳۷۷). *هفت لشکر (طومار جامع تقالان)*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ اول.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. (۱۳۵۴). *مردم و شاهنامه*. تهران: سروش.
- _____ (۲۵۳۵). *مردم و فردوسی*. تهران: سروش.
- _____ (۲۵۳۷). *مردم و قهرمانان شاهنامه*. تهران: سروش.
- انوری، حسن؛ شعار، جعفر. (۱۳۷۸). *رزم‌نامه رستم و اسفندیار*. تهران: قطره.
- _____ (۱۳۸۰). *غمنامه رستم و سهراب*. تهران: قطره.
- اون‌والا، موبد رستم مانک. (۱۹۲۲). *روایات داراب هرمزدیار*. بمبئی.
- بایر آغا، علی. (۱۹۵۵). *روستم و زورانب*. ترجمه از هورامی به کردی. عراق، کرکوک: چاپخانه ترقی.
- برهان، محمد بن حسین خلف تبریزی. (۱۳۶۲). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- بغدادی، عبدالقادر. (۱۳۸۲). *لغت شاهنامه*. تصحیح کارل گ. زالمان. ترجمه توفیق هـ سبحانی و علی رواقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بلو، جویس. (۱۳۸۳). «گورانی و زازا». *راهنمای زبان‌های ایرانی*. ج ۱. ویراستار: رودیگر اسمیت. ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران. تهران: ققنوس. چاپ اول. صص ۵۵۵-۵۶۲.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). *پژوهشی در اساطیر ایران* (پاره اول و دوم). تهران: آگه.
- البنرداری، الفتح بن علی. (۱۹۷۰). *الشاهنامه*. به کوشش عبدالوهاب عزام. تهران.
- _____ (۱۳۸۲). *شاهنامه فردوسی، تحریر عربی*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بهرامی، ایرج. (۱۳۸۸). «رستم و سهراب». *شاهنامه کردی*. جلد ۲. تهران: آنا، صص ۵۱-۸۸.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۷۷). *یشت‌ها*. تهران: اساطیر. چاپ اول.
- تفضلی، احمد. (۱۳۴۴). «تصحیح و ترجمه سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹». پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی ایران. دانشگاه تهران: دانشکده ادبیات (چاپ نشده).
- _____ (۱۳۸۰). *مینوی خرد*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: توس. چاپ سوم.
- الثعالی، ابومنصور عبدالملک بن محمد نیشابوری. (۱۹۶۳). *غرر اخبار ملوک الفرس*. تهران: کتابخانه اسدی.

جنگ روایات دینی و تاریخی منثور و منظوم زردشتیان. ج ۱. نسخه خطی به شماره ۱۳۷۴۲. کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

جوهرپوش. روایت مصطفی بن محمود گورانی. نسخه خطی به شماره ۴۶۱۶. کتابخانه ملک.

جوینی، عزیزالله. (۱۳۷۴). نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار. تهران: دانشگاه تهران.

_____ (۱۳۸۲). رستم و سهراب. تهران: دانشگاه تهران.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۰). یادداشت‌های شاهنامه. بخش یکم. نیویورک.

خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۰). «گرشاسب». فردوسی و شاهنامه‌سرایی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

دابار، ارواد مانکجی. (۱۹۰۹). صد در نثر و صد در بندهش. بمبئی.

دارمستر، جیمس. (۱۳۸۲). مجموعه قوانین زردشت یا وندیداد اوستا. تهران: دنیای کتاب. چاپ اول.

داستان کودکی رستم و کشتن ببر بیان. نسخه خطی به شماره ۹۷۷۳. کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

داعی الاسلام، محمدعلی حسنی. (۱۹۴۸). وندیداد (حصه سوم کتاب اوستا). دکن: حیدرآباد.

دستنویس م. او/۲۹. داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گیشاه و متن‌های دیگر. (۱۳۵۵ / ۲۵۳۵).

گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایران ۲۶. به کوشش ماهیار نوابی. کیخسرو جاماسب-

اسا. شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.

راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۶۴). درآمدی بر دستور زبان اوستایی. شرح یسن نهم. تهران: کاریان.

چاپ اول.

رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۳). حماسه رستم و سهراب. تهران: جامی.

_____ (۱۳۷۴). حماسه رستم و اسفندیار. تهران: جامی.

رشیدی، عبدالرشید تتوی. (۱۳۳۷). فرهنگ رشیدی. تحقیق و تصحیح محمد عباسی. تهران: کتابفروشی

بارانی.

رضایی باغبیدی، حسن. (۲۰۰۹). تاریخ زبان‌های ایرانی. ژاپن: مرکز پژوهش زبان‌های دنیا. دانشگاه

اوساکا.

زریری، مرشد عباس. (۱۳۶۹). داستان رستم و سهراب (روایت نقالان). به کوشش جلیل دوستخواه.

تهران: توس.

- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۵). «بازشناسی بقایای افسانه گرشاسپ در منظومه‌های حماسی ایران». سایه-های شکار شاه. تهران: انتشارات طهوری. صص ۲۵۱۲۸۰.
- عفیفی، رحیم. (۱۳۷۴). اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی. تهران: توس. چاپ اول.
- صفی‌زاده، صدیق. (۱۳۷۵). نامه سرانجام. کلام خزانه (یکی از متون کهن یارسان). تهران: هیرمند. چاپ اول.
- _____ (۱۳۷۶). دانشنامه نام‌آوران یارسان. تهران: هیرمند. چاپ اول.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). شاهنامه. چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه ملی فلورانس. مورخ ۶۱۴ ه. ق. با مقدمه علی رواقی. تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. مرکز انتشار نسخ خطی دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۷۴). شاهنامه. چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: دفتر نشر داد. چاپ اول.
- _____ (۱۳۷۶). شاهنامه. تصحیح ژول مول. تهران: کتاب‌های جیبی.
- _____ (۱۳۷۷). شاهنامه حاشیه ظفرنامه (به تصحیح حمدالله مستوفی). چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ ه در کتابخانه بریتانیا. زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار. تهران - وین: مرکز نشر دانشگاهی ایران - انتشارات آکادمی علوم اتریش.
- _____ (۱۳۷۹). شاهنامه همراه با حمسه نظامی. چاپ عکسی از روی نسخه متعلق به مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی مربوط به سده ۸ ه. ق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۴). شاهنامه. چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه بریتانیا مشهور به شاهنامه لندن. به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار. تهران: طلایه.
- _____ (۱۳۸۶). شاهنامه (ج ۱-۸). به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۹). شاهنامه. نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری (کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت. شماره 43 NC). به کوشش ایرج افشار. محمود امیدسالار. نادر مطلبی کاشانی. با مقدمه جلال خالقی مطلق. تهران: طلایه.
- _____ (۱۳۴۳). کیانیان. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. گریسن سن، آرتور. www.SID.ir

- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۴). *نامه باستان*. ج ۶. تهران: سمت.
- لطفی‌نیا، حیدر. (۱۳۸۸). *حماسه‌های قوم کرد*. تهران: نشر سمیرا.
- محمد پادشاه. (۱۳۳۵). *فرهنگ آندراج*. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه خیام.
- مزدایور، کتایون. (۱۳۷۸). *بررسی دستنویس م. او ۲۹، داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر*. تهران: آگه. چاپ اول.
- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۷۶). *روایت پهلوی*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چاپ اول.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۵۲). *داستان رستم و سهراب از شاهنامه*. تصحیح و توضیح. تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی.
- نیبرگ، ساموئل. (۱۳۶۸). «افسانه گرشاسب». *از گونه‌ای دیگر*. جستارهایی در فرهنگ و ادب ایران. تهران: نشر مرکز. صص ۲۸۱-۲۹۵.
- هفت‌لشکر، روایت منسوب به الفت. *نسخه خطی به شماره ۱۱۹۳۷*. مشهد: کتابخانه آستان قدس رضوی.
- هفت‌لشکر [ب]. *روایت سید بهاء‌الدین قطیبانی*. نسخه خطی به شماره ۱۳۶۸۹. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

- Darmesteter, J. (1898). *Vendidad*. SBE. New York.
- Dhabhar, E. B. *The Pahlavi Rivāyat*. Bombay.
- Geldner, K. F. (1896). *Avesta, the Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.
- Justi, F. (1963). *Iranisches Namenbuch*. Hildesheim.
- Mackenzie, D.N. (2005). "Gurāni". *Encyclopaedia Iranica*. vol. 12, New.
- Madan, D. M. (1911). *The Complete of The Pahlavi Dinkard*. Bombay.
- (1966). *The Dialect of Awroman (Hawrāmān Luhōn)*. Kobenhaven.
- Minorsky, V. (1943). "The Gūrān". *BSOAS* 11. pp. 75103.
- Moïnfar, M. Dj. (1970). *Le vocabulaire arabe dane le Livre des Pois de Firdausi*. Otto Harrassowitz. Wiesbaden.
- Nyberg, H. S. (1975). "Le Legende de Keresaspa". *Acta Iranica* 7. Tehran and Liegh. pp 39795.
- Sanjana, P. B., 1874. (1928). *Dinkard*. Book. 39. Vol. 119. Bombay.
- Wolff, F. 1965; *Glossar zu Firdosis Schahname*. Berlin.